انديشه سياسى شهيد مطهرى‏

مقصود رنجبر

مقدمه‏

انديشه سياسى شهيد مطهرى بدون ملاحظه موقعيت اجتماعى، فرهنگى و سياسى جامعه‏اش قابل درك نيست. چارچوب اصلى درك صحيح انديشه او به چند مسأله بستگى دارد: 1- بيان اجمالى از زندگى مطهرى؛ 2- سياست در سنت فكرى شهيد مطهرى.

در اين قسمت ابتدا به طور اجمال به زندگى و احوال وى پرداخته و پس از آن، سياست در سنت فكرى شهيد مطهرى را مورد تأمل قرار مى‏دهيم.

1) زندگى استاد مطهرى‏

مطهرى در خانواده‏اى مذهبى و اهل علم در سال 1298 شمسى متولد شد. از سال 1311 در حوزه علميه مشهد تحصيل علوم دينى را آغاز و در سال 1315 به قم مهاجرت كرد و تا سال 1331 در قم به ادامه تحصيل پرداخت. در قم فقه، اصول، اخلاق و فلسفه را از اساتيد بزرگ آن زمان آموخت و به طور جدى تحت الشعاع شخصيت و انديشه‏هاى فلسفى مرحوم علامه طباطبايى قرار گرفت.

مطهرى در سال 1331 به تهران مهاجرت كرد و اين مهاجرت، نقطه عطفى در جهت‏گيريهاى فكرى بعدى ايشان محسوب مى‏شود. حضور همزمان او در حوزه علميه (مدرسه مروى) و دانشگاه (دانشكده الهيات دانشگاه تهران)، ارتباط با گروههاى جديد فكرى (دانشجويان، انجمنهاى اسلامى مهندسان و پزشكان و ديگر گروههاى روشنفكرى) و حضور در مجامع روشنفكرى اسلامى از قبيل مشاركت در تأسيس حسينيه ارشاد و مديريت برنامه‏هاى آن و حساسيت نسبت به مسائل سياسى و اجتماعى آن دوره و ارتباط با محافل سياسى و مذهبى، در شكل‏گيرى و تحول انديشه‏هاى سياسى وى پس از سال 1342 مؤثر بودند. در واقع از اين دوره به بعد بود كه مطهرى به صورت جدى وارد عرصه تأليف در زمينه‏هاى سياسى و اجتماعى از منظر اسلامى گرديد.(1)

از سال 1342 فعاليتهاى سياسى مطهرى نيز شدت بيش‏ترى گرفت و به يكى از عناصر مهم در جريان انقلاب اسلامى تبديل شد. به طور كلى بايد گفت كه دغدغه اصلى فكرى ايشان، دغدغه‏هاى فلسفى بود. وى اين مسأله را هم در مقدمه كتاب علل گرايش به ماديگرى(2) و هم در كتاب انسان و سرنوشت (عدل الهى) توضيح داده است(3)؛ بخش عمده آثار ايشان نيز در حوزه فلسفه مى‏باشد.

زمانه استاد مطهرى‏

زمانه مطهرى از لحاظ سياسى، اجتماعى و فكرى يكى از حساس‏ترين مقاطع تاريخى كشور است كه اين امر از ابعاد مختلف بر شكل‏گيرى انديشه سياسى ايشان اثر گذار بود. حاكميت سياسى رژيم پهلوى، ورود انديشه‏هاى ماركسيستى و ليبراليستى، قرار گرفتن حوزه‏هاى علميه در شرايط گذار سياسى و رابطه اسلام و تجدد، همگى موضوعاتى بودند كه جهت اصلى انديشه‏هاى ايشان را كه همانا دفاع از حقانيت و خلوص اسلامى و حل مشكلات و پاسخ گويى به مسائل مطرح در زمينه اسلامى در عصر جديد بود(4)، جهت دادند.

دوران پختگى فكرى مطهرى مصادف با ورود و تبليغ گسترده انديشه‏هاى ماركسيستى در ايران به گونه خالص و التقاطى بود كه مطهرى با هر دو رويه آن به شدت در افتاد.

مطهرى انديشمندى اصلاح‏گرا بود كه دغدغه‏هاى چند گانه وى از ايشان شخصيت فكرى جامع الاطرافى پديد آورد. مطهرى به روح زمانه و مقتضيات جديد آن واقف بود و نسل نو و نيازهاى نو شونده دنياى جديد را به خوبى شناخته بود. ايشان بر اين مسأله هم تأكيد داشت كه سنت در دنياى چنين شتابانى، جز در قرائتى پويا كه همواره بتواند با اين تحولات هماهنگ شود، توان مقاومت و پاسخ گويى ندارد. هم بر اين اساس بود كه مطهرى به انديشه‏هاى خود درباره سياست و اجتماع شكل داد؛ هر چند كه وى تحولات سريع‏تر و عميق‏تر بعدى را در عرصه معرفت‏شناسى و سياست درك نكرد.

يكى از مهم‏ترين عناصر اثر گذار بر انديشه سياسى مطهرى ورود انديشه‏هاى غربى - اعم از ماركسيسم و ليبراليسم - به ايران بود. از اين رو بخش عمده حركت فكرى ايشان معطوف به پاسخ گويى به ماركسيسم شد؛ چرا كه در آن دوره، انديشه ماركسيسم از اقبال گسترده‏اى در بين جوانان برخوردار بود.

ماركسيسم به دنبال تفسير مادى و اقتصادى از انسان، جهان، جامعه و تاريخ بود و مطهرى به چند دليل با آن مبارزه شديدى را آغاز كرد. اول اين كه او اين ديدگاه را براى جوامع اسلامى بسيار خطرناك مى‏ديد و به همين دليل بخش عمده انديشه ايشان معطوف به رد ماديگرايى ماركسيستى شد.

دوم اين كه انديشه ماركسيستى در اساس با اسلام در تضاد بود در حالى كه انديشه‏هاى ليبراليستى، اين گونه نبود، از اين رو در برخى موارد شهيد مطهرى نسبت به آن با خوشبينى مى‏نگرد و مثلاً دموكراسى را مورد استقبال قرار مى‏دهد.

سوم اين كه در آن دوره، ماركسيسم نفوذ زيادى در محافل روشنفكرى داشت و او طبيعتاً مى‏بايد مانع از اين اقبال گسترده مى‏شد. اين نكته زمانى اهميت بيش‏ترى پيدا مى‏كرد كه به عقيده ايشان برخى در قالب اصطلاحات اسلامى، انديشه‏هاى ماركسيستى را در عرصه اجتماع تبليغ مى‏كردند كه بعضى از آنها آگاهانه بود و برخى ديگر ناآگاهانه، و شهيد مطهرى اين التقاط فكرى را بسيار خطرناك‏تر از خود ماركسيسم مى‏دانست و در طرح انديشه‏ها، خلوص دينى يكى از دغدغه‏هاى مهمى بود كه مطهرى همواره بر آن تأكيد مى‏كرد.(5)

مطهرى همچنين در مرحله حساسى از تاريخ حوزه، حركت فكرى خود را آغاز، و در سال 1331 به تهران عزيمت كرد و به فعاليت‏هاى علمى، تحقيقى پرداخت. اوج حركتهاى فكرى و سياسى ايشان اوايل دهه 40 و همزمان با آغاز نهضت امام خمينى «ره» است. اين مقطع همزمان با ارتحال آيةالله بروجردى و شكل‏گيرى جريانهاى سياسى مختلف در درون حوزه و مهم‏تر از همه نضج انديشه امام خمينى در سياسى كردن حوزه‏ها بود كه اين روند مستلزم ورود روحانيون در عرصه‏هاى سياسى و اجتماعى و آشنايى با مسائل سياسى و اجتماعى روز بود، كه مطهرى در اين امر بيش‏ترين نقش را ايفا كرد.

البته اين مسأله هم نبايد ناگفته بماند كه اگر مطهرى در حوزه قم باقى مى‏ماند، تحولات فكرى وى مسير كاملاً متفاوتى پيدا مى‏كرد. مطهرى در دانشگاه با توجه به اين كه با سؤالات جديد نسل جوان دانشجو و روشنفكر مواجه بود، به عنصرى تبديل گرديد كه از لحاظ فكرى به دنبال بازخوانى اسلام و سنت فكرى مسلمانان با توجه به مقتضيات جديد بود و بر همين اساس با انديشه‏هاى غربى به ويژه در حوزه فلسفى و سياسى آن آشنا شده و همين تلاش فكرى ايشان هم در اقبال روشنفكران و دانشگاهيان به سوى اسلام، تأثير فزاينده‏اى برجاى گذاشت.

انديشه‏هاى انقلابى امام هم در انديشه‏هاى سياسى شهيد مطهرى تأثير به سزايى داشت. نوشته‏هاى سياسى و حتى آثار فلسفى مطهرى، حاكى از يك انقلاب آرمان بخش و حماسه آفرين است؛ انقلابى كه صرفاً جنبه سياسى و اجتماعى ندارد، بلكه انقلابى فكرى و مكتبى در همه ابعاد مى‏باشد. به همين دليل روحى حماسى در تمام آثار ايشان نمود دارد كه در جريان انقلاب اسلامى بسيار اثرگذار بود.

با اين حال دغدغه اصلى و نهايى مطهرى، دفاع از حقانيت دين اسلام بود. مطهرى در پى اثبات جامعيت دين و جاودانگى مكتب اسلام بود و اين نگرش موجب شد كه وى خود را به حوزه خاصى محدود نكند و گستره آثار ايشان، كل مباحث مربوط به انديشه اسلامى را تحت پوشش قرار دهد. البته مطهرى به طور مستقل در باب حكومت اسلامى و نسبت آن با عصر جديد به تأليف اثر نپرداخته، ولى در آثار ديگر خود به اين موضوع توجه كرده است. البته يادداشتهايى كه از ايشان بر جاى مانده، نشان مى‏دهد كه احتمالاً داراى چنين قصدى بوده است كه شهادت ايشان مانع از توفيق در اين زمينه شد. مطهرى رسالت دفاع از حقانيت اسلام و ارائه تبيينى روزآمد از آن را براى خود برگزيد و اين هدف را در تمامى حوزه‏هاى فكرى اسلام دنبال كرد.

به هر حال مى‏توان گفت كه شهيد مطهرى انديشمند جامع الاطرافى بود كه به بسيارى از مقوله‏هايى كه به نحوى به اسلام ارتباط داشته‏اند، پرداخته و اغلب اينها داراى بُعد سياسى هستند.

2) سياست در سنت فكرى استاد شهيد مطهرى‏

الف - مفهوم سياست‏

مطهرى معتقد است كه در سياست همواره دو رويه غالب بوده است: زور و نيرنگ؛ در زور از قدرت عريان استفاده مى‏شود و در نيرنگ از حيله گرى و فريب كارى. ايشان روال غالب حكومتهاى جهان را در پيروى از اين دو مدل مى‏داند. ولى از ديد وى سياست به مفهوم اسلامى آن، - آن طور كه در سيره حضرت على متبلور شده است - كاملاً با سياست مبتنى بر زور و نيرنگ متفاوت است.(6)

استاد شهيد همچنين بر اين مسأله تأكيد مى‏كند كه اسلام يك روش سياسى به مفهوم اروپايى آن نيست، اسلام براى اين آمده است كه با اين سياستها در دنيا مبارزه كند ... اسلام پاسدر انسانيت است.(7)

اساساً نگرش مطهرى به سياست، از باب اصلاح اجتماعى و مديريتى است كه البته مأخوذ از قرآن و نهج البلاغه مى‏باشد. به طور كلى يكى از منابع مهم شناخت و انديشه سياسى شهيد مطهرى نهج‏البلاغه است و بخش عمده ديدگاههاى سياسى ايشان در ذيل مباحث مربوط به نهج‏البلاغه مطرح شده است.(8)

بر همين اساس و با توجه به سيره امامان شيعه، مطهرى سياست را به مفهوم اداره مى‏داند و عقيده دارد كه «سائس» همان مدير است، و به همين دليل ائمه در لسان دعاها «ساسةالعباد» خوانده شده‏اند كه مفهوم آن سياستمدارترين بندگان خداست.

مطهرى بر اساس آموزه‏هاى اسلامى، سياست را به مفهوم مديريت اجتماع مى‏گيرد كه بر اين اساس رعايت چند اصل در آن ضرورى مى‏باشد كه از جمله آنها اصل قدرت است. اصل قدرت يعنى توانا بودن به مفهوم بازدارنده آن در مقابل دشمن.

اين اصل در همه زمانها و مكانها صادق است. مادام كه دشمن وجود دارد، اصل قدرت هم هست. البته اعمال زور نسبى و در جايى است كه در آن جا هيچ راه ديگرى باقى نمانده است. بر اين اساس جامعه و حكومت اسلامى بايد قوى‏ترين جامعه‏ها در دنيا باشد كه دشمن نتواند به منابع، سرمايه‏ها و سرزمينهاى آن طمع كند.(9)

همچنين در سياست اسلامى در عين قدرتمندى، بايد از روش ارعاب كه روش اغلب قدرتمندان در اعمال قدرت است، اجتناب كرد.(10)

اصل ديگر در سياست اسلامى سادگى است كه اسلام از اين طريق به دنبال تصرف دلهاى انسانهاست. دين اسلام از طريق جلال معنوى دلها را جذب مى‏كند و به عناصر مادى و ظاهرى در اين زمينه چندان توجه ندارد.

اصل ديگر در سياست اسلامى آن است كه هدف وسيله را توجيه نمى‏كند. اين اصل مبتنى بر دو اصل فرعى است: اول اين كه انسان مسلمان بايد هدفش مقدس، عالى و الهى باشد، دوم اين كه براى رسيدن به همان هدف هم از وسيله مقدس استفاده كند و نمى‏تواند از وسيله نامقدس و پليد بهره ببرد.(11)

مطهرى در زمينه سياست اسلامى، حضرت على - عليه‏السلام - را مهم‏ترين الگو معرفى مى‏كند كه در اين جهت بسيار انعطاف‏ناپذير است؛ هدفى دارد و وسيله‏هايى، حق را او هدف ديده و وقتى مى‏خواهد به آن حق برسد، در هر گام از وسيله‏اى كه حق باشد، استفاده مى‏كند.(12) آنچه كه سياست حضرت على را از ديگران ممتاز مى‏كند اين كه او از اصل غَدر و خيانت در روش پيروى نمى‏كند؛ چرا كه معتقد است كه من پاسدار اين اصولم و فلسفه و خلافت من پاسدارى از اصول انسانى است؛ من پاسدار صداقت، امانت، وفا، راستى و درستى هستم و چگونه آنها را فداى خلافت كنم.(13)

ب - قلمرو سياست‏

با وجود اين كه شهيد مطهرى در سه حوزه فلسفه سياسى، فقه سياسى و كلام سياسى به بحث و انديشه ورزى پرداخته است، مى‏توان گفت كه ايشان به حوزه فلسفه سياسى اهتمام كم‏ترى داشته و سياست را از منظر فلسفى كم‏تر مورد بحث قرار داده است. البته وى بحثهاى زيادى درباره عدالت و آزادى كه از جمله مباحث عمده فلسفه سياسى هستند، مطرح كرده ولى نگرش ايشان به آن مقوله‏ها بيش‏تر از بعد كلامى است تا بعد فلسفى.

از لحاظ كلام سياسى بايد گفت از آن جا كه ايشان اغلب با نگرش كلامى به طرح مقولات دينى مى‏پردازد، در مقام دفاع از دين و جامعيت آن عقيده دارد كه توانمندى سياسى اسلام از ديگر مكتبها بيش‏تر است. وى به همين دليل دين را به شكل ايدئولوژى مطرح مى‏كند. مطهرى ايدئولوژى را يك تئورى كلى، يك طرح جامع و هماهنگ كه هدف اصلى آن كمال انسان است و در آن خطوط اصلى و روشها و بايدها و نبايدها، خوبيها و بديها، هدفها و وسيله‏ها، نيازها و دردها و درمانها، مسؤوليتها و تكليفها مشخص شده و منبع الهام تكليفها و مسئوليتها براى همه افراد است، تعريف مى‏كند.(14)

مطهرى اسلام را واجد چنين خصوصيتهايى مى‏داند و بديهى است كه چنين نگرشى به سياست از منظر دين، نگرش خاصى است كه بر اساس آن، دين داراى چنان جامعيتى است كه مى‏تواند نيازهاى سياسى انسان را در هر شرايط زمانى و مكانى برآورده سازد. البته مطهرى به طور مستقل در چند و چون آن بحث مبسوطى انجام نداده، ولى همواره بر توانايى مكتب اسلام به عنوان يك ايدئولوژى در مواجهه با ديگر ايدئولوژيها تأكيد كرده است.

همچنين ايشان بر اهميت سياست و حكومت در فقه اسلامى تأكيد كرده و يكى از موضوعات مهم فقه را مسائل مربوط به حكومت مى‏داند.

در مجموع مى‏توان گفت كه نگرش مطهرى به سياست در سه حوزه فلسفه، كلام و فقه سياسى، تحت الشعاع تعريف ايشان از دين مى‏باشد. ايشان دين را مجموعه‏اى از آموزه‏ها مى‏داند كه توانايى سازماندهى و اصلاح اجتماعى را در كليه شئون دارا مى‏باشد. از نظر او دين در تمامى زواياى زندگى جارى بوده و همه شئونش توأم با يكديگر است و صلاح و فساد هر يك از شئون زندگى در ساير شئون مؤثر است. ممكن نيست اجتماعى، فرهنگ يا سياست يا قضاوت يا اخلاق و تربيت و اقتصادش فاسد باشد، اما دينش درست باشد و بالعكس.(15)

شهيد مطهرى هم چنين در بحث قلمرو سياست و كاركرد آن علاوه بر اين كه هدف سياست را تأمين و حفظ امنيت مى‏داند، براى آن كاركرد و هدف ديگرى هم قائل است و آن زمينه سازى سعادت انسان است كه بر مبانى انسان‏شناسى ايشان استوار است. وى از آن جا كه غايت انسان را سير به سوى كمال و كسب سعادت مى‏داند، يكى از كاركردهاى اصلى سياست را نيز زمينه سازى فضايى مى‏داند كه بتواند انسان را در آن مسير هدايت كرده و زمينه‏هاى بيرونى تحقق كمال درونى انسان را فراهم كند.(16)

از سوى ديگر ايشان از بعد عملياتى هم هدف اسلام را بر پا داشتن عدالت اجتماعى و نجات محرومان و مستضعفان و ستيز با ستم پيشگان مى‏داند.(17) بنابراين شهيد مطهرى قلمرو سياست را علاوه بر تأمين نظم و امنيت و برقرارى عدالت اجتماعى، سعادت همگانى و زمينه سازى سير انسان به سوى كمال انسانى مى‏داند كه به طور طبيعى به نظريه سياسى خاصى درباره دولت و كاركردهاى آن منتهى مى‏شود.

ج - غايت سياست‏

به طور كلى مطهرى غايت سياست و حكومت را سعادت مى‏داند.(18) همان طور كه گفته شد مطهرى سياست را مديريت اجتماعى تلقى مى‏كند؛ مديريتى كه بتواند غايات انسان را كه همانا سعادت فردى و اجتماعى است فراهم كند.(19) با اين حال خود ايشان تأكيد مى‏كند كه با وجود اهميت سعادت در زندگى فردى و اجتماعى انسان، اين مفهوم داراى ابهام زيادى است كه توجه چندانى به اين ابهام نمى‏شود،(20) امّا در عين حال تأكيد مى‏كند كه سعادت انسان را جز خداوند تأمين نمى‏كند،(21) كه طبيعتاً از بُعد سياسى هم فرمانهاى الهى مى‏تواند سعادت را براى انسان فراهم كند.

د - ضرورت سياست‏

نقطه مركزى ديدگاههاى سياسى شهيد مطهرى را بايد ديدگاه ايشان درباره جامعه دانست. مطهرى جامعه را امرى طبيعى و انسان را مدنى الطبع مى‏داند و به آيه 13 سوره حجرات(22) استناد مى‏كند.(23) با اين حال در ديدگاه ايشان هم فرد اصالت دارد و هم جامعه كه بر اساس آن امتها سرنوشت و نامه عمل مشترك و فهم و شعور داشته و حيات جمعى در كنار حيات فردى، ماهيت مستقل و حقيقى دارد.(24) جامعه با توجه به وجود حقيقى آن، داراى قوانينى است كه لايتغير مى‏باشد و اين قوانين، سنن اجتماعى محسوب مى‏شوند.(25) اين سنن بر صعود و نزول و انحطاط آن جوامع نيز حاكم است.(26)

مطهرى ركن اساسى اجتماعات بشرى را اخلاق و قانون مى‏داند كه پشتوانه قانون و اخلاق نيز فقط دين است. از اين رو، وى اساس سامان اجتماعى واقعى را در دين جست و جو مى‏كند.

مطهرى، ضرورت سياست را در جامعه امرى بديهى و بى‏نياز از استدلال تلقّى مى‏كند. اجتماع زعيم مى‏خواهد و هيچ كس در اين جهت ترديد ندارد.(27)

او معتقد است كه هر مملكتى احتياج به جمعى دارد كه اداره كننده آن مملكت باشند،(28) و اين مسأله را به حديثى از حضرت على - عليه‏السلام - مستند مى‏كند.

ه - رابطه دين و سياست‏

همان طور كه گفته شد، مطهرى اساس نظم اجتماعى را در دين جست و جو مى‏كند و معتقد است كه پشتوانه واقعى اخلاق و قانون در جامعه دين است. از اين جا مى‏توان به رابطه عميق دين و سياست از ديدگاه ايشان پى برد. از همين رو وى نسبت اين دو را نسبت «روح و بدن» مى‏داند به گونه‏اى كه اين مغز و پوست همواره بايد به يكديگر پيوسته باشند و در صورتى كه اين پوسته از مغز جدا شود، مغز آسيب مى‏بيند و پوسته هم خاصيت خود را از دست مى‏دهد.(29)

بر اين اساس مطهرى پيوند دين و سياست را امرى ضرورى قلمداد مى‏كند.(30) البته وى در كنار تأكيد بر پيوند دين و سياست، مسأله ديگرى را مورد تأكيد قرار مى‏دهد و آن قدسى نبودن حاكم بر اين پيوند است كه بر آن در مكتب تشيع تأكيد بيش‏ترى شده است.

به نظر ايشان همبستگى دين و سياست به اين معنى نيست كه استبداد سياسى به خود قداست دينى بدهد. بلكه بر عكس، به اين معنى است كه مسلمانان، حق دخالت در سرنوشت سياسى خود را يك وظيفه و مسؤليت مهم به شمار آورند. وابستگى دين و سياست، به مفهوم مقام قدسى داشتن حكام، اختصاص به جهان تسنن دارد و در شيعه هيچ گاه چنين مفهومى وجود نداشته و از اولوالامر چنين تفسيرى ارائه نشده است.(31)

البته مطهرى درباره جدايى دين از سياست به دو تلقى اشاره مى‏كند: تلقى اول، نفى استخدام دين به وسيله سياست است كه وى اين تلقى را تأييد مى‏كند و تلقى دوم جدايى دين از سياست است و سياست جزء مسئوليت‏هاى دينى نيست، كه ايشان اين تلقى را رد مى‏كند.(32)

و - مليت، اسلام و سياست‏

مطهرى درباره قلمرو سرزمينى سياست در اسلام مباحثى مطرح كرده است كه در نظريه سياسى ايشان داراى اهميت است. در واقع تفسير مطهرى از پيوند دين و سياست، او را به برداشت خاصى از مليت رهنمون مى‏شود كه در برداشت وى از اسلام و جهت‏گيرى سياسى ايشان بسيار مؤثر است. به نظر او اگر در تعيين حدود مليت ايرانى، عنصر آريايى اساس قرار گيرد، نتيجه و حاصلش در آخرين تحليل نزديكى و خويشاوندى با غرب است و اين خويشاوندى و نزديكى براى خود آثار و تبعاتى در خط مشى ملى و سياسى خواهد داشت كه مهم‏ترين آن بريدن از همسايگان و ملل اسلامى غير آريايى و گرايش به سوى اروپا و غرب است.

برعكس، اگر نظام فكرى و مسلكى و نهادهاى اجتماعى چهارده قرن اخير ملاك مليت قرار گيرد، تكليف و خط مشى ديگرى براى ما رقم مى‏خورد و آن وقت عرب و ترك و هند و اندونزيايى و چين مسلمان نسبت به ما خودى و غرب غيرمسلمان بيگانه تلقى خواهد شد.(33)

بديهى است كه اين تفسير مطهرى متكى بر برداشت كلان سياسى ايشان مى‏باشد كه معتقد است اسلام و اهداف و روحيات اسلامى بايد جهت‏گيرى و خط مشى ملى كشور را معلوم و مشخص كند. اين برداشت وى كاملاً در مقابل جهت‏گيرى ملى گرايانه و مبتنى بر انديشه سلطنت ايرانشهرى بود كه رژيم پهلوى آن را به شدت تبليغ مى‏كرد.

در اين زمينه مى‏توان گفت كه مطهرى برجسته‏ترين متفكر مذهبى بود كه به طور مؤثرى با خط مشى فكرى رژيم در افتاد و در اين راه به نتايج موفقيت‏آميزى هم رسيد. البته به تعبير مرحوم عنايت مى‏توان گفت كه اصولاً، مخالفت با جريان سلطنت ايرانشهرى و بازگشت به تمدن پيش از اسلام، خطى است كه شهيد مطهرى در بسيارى از آثارش آن را دنبال كرده است.(34)

شهيد مطهرى ضمن اين كه قلمرو سياست اسلامى را به صورت ناب از سياست به مفهوم جارى آن تفكيك مى‏كند، عقيده دارد كه نسبت به مطرح شدن مسائل جديد در حوزه سياست نمى‏توان غافل بود؛ چه آن كه اين مسائل جديد در عرصه عملى سياست جوامع اسلامى هم وارد شده است.به همين دليل، يكى از دغدغه‏هاى دايمى ايشان چگونگى ارتباط بين سنت اسلامى و اصول مدرنيته بود كه در اين جهت ديدگاههايى را در چارچوب نگرش خود به اسلام مطرح كرده است.

پى نوشت ها:

1) براى مطالعه زندگى شهيد مطهرى ر.ك: سيرى در زندگانى استاد شهيد مرتضى مطهرى، انتشارات صدرا، 1377.

2) علل گرايش به ماديگرى، مرتضى مطهرى، ص 13.

3) مجموعه آثار، مرتضى مطهرى، ج 1، ص 39.

4) عدل الهى، در مجموعه آثار، مرتضى مطهرى، ج 1، نشر صدرا، چاپ اول، 1368، ص 38.

5) ر.ك: رازدانى و روشنفكرى و ديندارى، عبدالكريم سروش، مؤسسه فرهنگى صراط، 1377، ص 312 - 316.

6) مجموعه آثار، مرتضى مطهرى، ج 16، ص 54.

7) اسلام و مقتضيات زمان،مرتضى مطهرى، ج 1، ص 46.

8) سيرى در نهج‏البلاغه، ص 99 - 135.

9) مجموعه آثار، مرتضى مطهرى، ج 16، ص 83 - 85.

10) همان، ص 86.

11) همان، ص 97.

12) همان، ص 100.

13) مجموعه آثار، ج 16، ص 79.

14) انسان و ايمان، مرتضى مطهرى، ص 69 - 70.

15) نظرى به نظام اقتصادى اسلام، مرتضى مطهرى، ص 15 و 16.

16) ر.ك: سيرى در نهج‏البلاغه، ص 113.

17) مجموعه آثار، ج 2، ص 59.

18) انسان و ايمان، مرتضى مطهرى، ص 64.

19) بيست گفتار، مرتضى مطهرى، ص 62.

20) همان، ص 62.

21) تكامل اجتماعى اسلام، مرتضى مطهرى، ص 84.

22) يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا انَّ اكرمكم عند الله اتقيكم»

23) مجموعه آثار، مرتضى مطهرى، ج 2، ص 333.

24) همان، ص 333.

25) همان، ص 344.

26) همان، ص 345.

27) مجموعه آثار، ج 4، ص 845.

28) اسلام و مقتضيات زمان، مرتضى مطهرى، ج 7، ص 98.

29) امامت و رهبرى، مرتضى مطهرى، ص 32.

30) نهضت‏هاى اسلامى در صد ساله اخير، مرتضى مطهرى، ص 67.

31) همان، ص 25 - 26.

32) يادداشت‏ها، مرتضى مطهرى، ج 1، ص 191.

33) خدمات متقابل اسلام و ايران، مرتضى مطهرى، ص 111.

34) انديشه سياسى در اسلام معاصر، حميد عنايت، ترجمه بهاءالدين خرمشاهى، تهران، خوارزمى، ص 216.